

خواججه نصیر الدین طوسی

(۳)

در شماره گذشته کیفیت تسخیر قلعه الموت و میمون دژ و سایر قلاع فرقه اسمعیلیه واقع در رودبار قزوین ، توسط هلاکو خان مغول و آزادی حکیم نامدار خواججه نصیر الدین طوسی را که در آنجا گرفتار بود ، شرح دادیم ، و اینک دنباله آن :

بطوریکه در تواریخ عهد مغول مانند جامع التواریخ و تاریخ و صافیه غیره نوشته اند: هلاکو نوه چنگیز خان از طرف برادرش « منگوقاآن » که در مغولستان بمقام پادشاهی سراسر ممالک چنگیزی رسیده بود، مأموریت یافت که بایران آمده ، نخست قلعه های فرقه اسمعیلیه و برخی از نواحی دیگر را که در یورش چنگیز فتح نشده بود ، بگشاید و سپس بغداد مرکز خلافت بنی عباس و مصر و سوریه و عربستان را تسخیر کند ، و دامنه فتوحات آنها را از چین تا سرحد افریقا و سواحل بحر احمر گسترش دهد .

هلاکو نیز در سال ۶۵۴ هجری بعد از خاتمه کار اسمعیلیه و تسخیر قلاع آنها آنهنگام فتح بغداد نمود ، و بهین منظور نیز در قزوین و همدان و حوالی کرمانشاه فرستادگانی بنزد « مستعصم » خلیفه بغداد اعزام داشت تا اگر خلیفه اظهار انقیاد کرد ، ایلخان مغول هم از توجه به بغداد منصرف شود ، ولی خلیفه هر بار با تهدیدهای مست خود ، هلاکورا از تعرض به بغداد و جسارت بمقام خلافت آل عباس بر حذر میداشت :

ایلخان مغول نیز عزم خود را بر ای فتح بغداد جزم نمود و به تفصیلی که در تواریخ مربوطه مسطور است در سال ۶۵۶ لشکر به بغداد کشید و بدینگونه طومار خلافت پانصد ساله بنی عباس را دهمین پیچید دولت آنان منقرض گردید .

این مطلب را از آن جهت نگاشتیم که اذهان خوانندگان را بیک نکته بسیار مهمی در تاریخ حیات خواجه نصیرالدین طوسی متوجه سازیم ، و آن اینکه : بعضی از اشخاص مغرض یا غیر مطلع ؛ بر آن فیلسوف بزرگ خورده گرفته و میگویند او بود که ایلخان مغول را ترغیب به فتح بغداد نمود و موجب شد که خلافت اسلامی بدست قومی کافر سرنگون گردد . . . ولی بنظر ما اینان درست در تاریخ حیات آن حکیم عالیقدر و شخصیت اسلامی بی نظیر او تتبع نکرده اند و قضاوتی نابجا نموده اند . زیرا اولاً پس از فتح قلعه الموت که هلاکو بفکر تسخیر بغداد افتاد ، شخصیتهای بزرگ و دانشمندان دیگری غیر از خواجه طوسی ملازم ایلخان مغول و طرف مشورت او بودند ؛ مانند : حسام الدین منجم و موفق الدوله رئیس - الدوله همدانی و پسران آنها چنانکه خواجه رشید الدین فضل الله که خود نوه نوه رئیس الدوله نام برده است ، در جامع التواریخ رشیدی مینویسد هنگامیکه هلاکو بسوی بغداد شتافت «سيف الدين بيتكجي» که مدبر مملکت بود و خواجه نصیرالدین ، و صاحب سعید علاء الدین عظاملك (جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا) با تمامت سلاطین و ملوک و کتابایران زمین در بندگی بودند (۱)

از این عده فقط خواجه نصیرالدین شیعه بوده و بقیه همه از رجال اهل سنت و خلیفه را امیر المؤمنین میدانستند ، بنابراین اگر مشاورین هلاکو این اندازه در وی نفوذ داشته اند که قادر بودند او را از حمله به بغداد ؛ بازدارند چرا در آن میان تنها گناه این امر ؛ متوجه خواجه بزرگوار شده است ؛

ثانیاً چنانکه گفتیم هلاکو از طرف برادر خود مأمور بوده که عراق را فتح کند و در بار خلافت بغداد را با منقرض و یا مطیع حکومت مغول گرداند ؛ و بنابراین نه خواجه و نه هیچ - کس دیگری نمیتوانسته ایلخان مغول را از این منظور مهم بازدارد ؛ و چاره ای جز تسلیم و همراهی با وی نداشته اند .

نفوذ مسیحیت در میان قوم مغول

موضوع دیگری در باره یورش مجدد قوم مغول و آمدن هلاکو نوه چنگیز خان بایران و فتح بغداد ، و توجه وی بشام و فتح سوریه و لبنان و قصد اشغال مصر ؛ بنظر میرسد که بنظر نویسنده این سطور کمتر مورد بررسی قرار گرفته و مخصوصاً کسانی که در احوال خواجه نصیرالدین بحث و تتبع کرده اند ، کوچکترین اشاره ای بآن ننموده اند ، در صورتی که جاداشته که این قسمت نیز در تاریخ مغول و شرح زندگانی خواجه مورد مطالعه دقیق

قرار گیرد. هلاکوماند برادرش «منگوقاآن» و پدرش «تولی خان» و جدش «چنگیز» همه بودایی و بت پرست بودند، ولی در مذهب خود تعصب نمی‌ورزید، و کاری هم بندها ب اقوام مغلوبه نداشتند. و در حقیقت مذهب در نظر منول چندان مورد توجه نبوده است.

چنانکه در میان زنان هلاکو «دوقوزخاتون» زن مسیحی او بیش از همه مورد نظر او بوده، در جامع التواریخ مینویسد: «منگوقاآن» چون هلاکور را روانه ایران کرد دستور داد که در تمام امور بازن عیسوی خود «دوقوز» مشورت کند!!

و هم مینویسد: این زن بغایت حاکمه بود، و بخاطر او نصراشاد شده در تمام ممالک کلیسا ساختند و بردار دوی او همواره کلیسازده و ناقوس مینواختند.

بعلاوه بسیاری از عیسویان وارد لشکر منول شده و بمناصب عالی و مقامات مهم نائل گشتند چنانکه فرمانده کل سپاه هلاکو در موقع فتح قلمه الموت و اقراض سلسله اسماعیلیان و فتح بغداد و سایر شهرهای عراق و سوریه و لبنان شخصی عیسوی بنام «کیتوبوقا» بود.

این شخص در حمله هلاکو گذشته از شهرهای شمالی و مرکزی ایران، نواحی لرستان و خوزستان و موصل و عراق و سوریه و لبنان و سواحل عمان را ویران نموده از سکنه تهی ساخت.

بعد از توضیح این موضوع چنین بنظر میرسد که دول مسیحی بعد از شکستی که در بیت المقدس از صلاح الدین ابوبی قهرمان مسلمین در جنگهای صلیبی خوردند؛ و از اروپای شرقی و مصر و سوریه رانده و سخت ناتوان شدند، چون آن ایام مصادف با حمله چنگیز - خان بایران یعنی قسمت مهمی از ممالک اسلامی بود، ب فکر افتادند که با این قوم وحشی طرح دوستی انداخته و ب دست آنها شکست خود را جبران کنند و بقیه ملل اسلامی را شکست داده و مخصوصاً مرکز خلافت یعنی عراق و بغداد را که باز مایه امید برای مسلمین بود، از میان بردارند. از اینرو میتوان گفت نفوذ زاید الوصف زن عیسوی هلاکو در وی و سفارش منگوقاآن بهلاکو در باره او و اقتدار «کیتوبوقا» سردار عیسوی او همه از این موضوع سرچشمه میگردد.

با اینکه این موضوع در تاریخ منول کاملاً جلب توجه میکند؛ مهرباناً کمتر کسی متوجه آن شده است. تنها کسیکه بنظر این جانب کاملاً باین موضوع توجه داشته مرحوم عباس اقبال است که در «تاریخ عمومی ایران» مینویسد:

«هلاکو شخصاً مذهب بودایی داشت و در خوی بتخانهها ساخته بود، ولی زوجه او

که عيسوی بود بر این پادشاه نفوذ کلی داشت ، و هولاکو را بر عایت خاطر عيسویان و امید داشت ، و این خان بامر زوجه خود بعيسویان کارهای مهم میداد چنانکه « کیتوبوقا » سردار معروف او از همین طایفه بود .

چون در ایران کسی نبود که پیرو مذهب بودائی باشد ، هولاکو بر اثر نفوذ زوجه و امرای خود بتوجه حال عيسویان ایران که در آذربایجان و ارمنستان زیاد بودند ، پرداخت و بحکم او در همه جا برای ایشان کلیسا میساختند . ارمنه و عيسویان دیگر ایران که از استیلای مسلمین آنوقت خشنود نبودند هلاکو و زوجه او را نجات دهنده و یاور خود مینداشتند ، مخصوصاً این جماعت چنانکه پیش هم گفتیم سعی داشتند که قدرت مغول را بنفع خیالات مذهبی خود بکار وادارند ، و بعيسویانی که در شام و مصر با مسلمین در جهادند کمک برسانند و اسلام را یکباره از آسیا و افریقا برانندازند .

هجوم مغول بشام و مصر نیز برای انجام همین طرح بود ، مخصوصاً « کیتوبوقا » پس از استیلای بردمشق شروع به تبدیل مساجد آن شهر بکلیسا کرد و اگر جسارت و کفایت مصریان در « عین جالوت » نبود ؛ مغول آخرین پناه گاه اسلام یعنی فلسطین و افریقای شمالی را هم مسخر مینمودند ؛ با فشاری که همان ایام صلیبیون عيسوی در قلع ریشه مسلمین داشتند ، دیگر مشکل بود که اسلام جانی بگیرد و در میان این دو دشمن متعصب کینه ور ، قد علم کند (۱) .

چنانکه ملاحظه میشود چیزی نمانده بود که دولتهای مسیحی اروپا بآرزوی دیرین خود برسند و بیت المقدس را مسترد دارند و تنها کشور مصر باقی مانده بود که در آن روز یگانه سنگر مسلمین بشمار میآمد ، ولی در همان موقع خیرمرک منگوقاآن به هلاکو رسید و ناگزیر شد که بایران مراجعت کند ، و « کیتوبوقا » سردار عيسوی خود را در آنجا بگذارد ، در آن میان سربازان دلیر مصر در سال ۶۵۸ سپاه مغول را شکست داده و همه آنها را بقتل رسانده خود « کیتوبوقا » بزرگترین مرد عيسوی سپاه هلاکو را نیز در محلی بنام « عین جالوت » واقع در فلسطین بدیوار عدم فرستادند ، و خیرمرک او موجب تأثیر فوق العاده هولاکو گشت . بدینگونه راه مصر و ممالک اسلامی افریقا و عربستان بر روی مغول بسته شد ؛ و بعدها هم هر چه سعی کردند نتوانستند ، بمقصود برسند .

هلاکو در سال ۶۶۳ در گذشت و « اباقاخان » فرزند وی بجای او نشست . اباقانیز

دنباله فتوحات پدرش را در قسمت مصر و سوریه گرفت، ولی سعی او بیپوده ماند و کوشش سران ملل مسیحی بجائی نرسید.

ملکم انگلیسی مینویسد: نام اباقادرمیان اهالی غرب نیز مشهور است. دختر میکائیل قیصر روم که نامزد پدرش هلاکو بود، وقتی بمراغه رسید، هلاکو عروس حیات را وداع گفته بود، لهذا «اباقاخان» او را خطبه نموده برای برد این کیفیت و مرابطه وی بابعضی از سلاطین فرنگستان در معاربه شام و مصر سبب این شد که او را عیسوی دانستند. لکن دلیلی خاطر خواه بر این مطلب نیست (۱)

مرحوم عباس اقبال نیز در این مورد در تاریخ عمومی ایران مینویسد: «اباقا مقارن فوت پدر دختر یکی از امپراطوران روم شرقی را با ازدواج آورد و تحت نفوذ او و مادر خود که عیسویه بود؛ مسیحیان را بغویش نزدیک ساخت و ایشان را برای جنگ با مسلمین شام و مصر که در همان ایام با صلیبیون عیسوی نیز بجنگ مشغول بودند، وسیله قرارداد و بتوسط آن جماعت چند بار با پاپ و سلاطین اروپا در صد در بیعتن طرح اتعادی بر ضد مسلمین بر آمد» سلاطین اروپا با درغون خان پسر دیگر هلاکو و جانشین اباقا و غازان خان پسر اباقا و فرزندش سلطان محمد خدا بنده نیز با لطائف الحیل طرح دوستی انداختند، و بعضی از آنها نیز وعده داده بودند که بیت المقدس را از مسلمین گرفته و بآنها تسلیم کنند، ولی بیداری و فداکاری دانشمندان و رجال کاردان ایران و مسلمین که در دربار سلاطین نامبرده صاحب منصب و مقام بودند، نه تنها مانع این کار شد بلکه رفته رفته پادشاهان و تمام مغول را بدین اسلام خوانده و بالاخره این فکر جامه عمل نپوشید.

تا آنجا که ما اطلاع داریم موضوع دخالت خواجه در فتح بغداد، از «سرجان مالکم انگلیسی» سرچشمه گرفته چہوی در جلد اول تاریخ ایران صفحه ۱۹۴ مینویسد: «هلاکو به داد تسخیر ایران عزم قسطنطنیه کرد، اما نصیر الدین وی را از این اراده مانع آمده بفتح بغداد تعریض کرد».

عجب اینجاست که «مستر براون» مستشرق کهنه کار و معروف انگلیسی نیز در تاریخ ادبی ایران جلد دوم همین نظریه را دارد و خواجه را راهنمای هلاکو برای فتح بغداد میداند؛ در صورتیکه حتی متعصبین دانشمندان اهل سنت مانند ابن کثیر شامی مؤلف «البدایة و النہایة» صفحه ۱۲۲ هم این موضوع را تکذیب و آن حکیم نامی اسلام را از این اتهام تبرئه میکنند.

در حقیقت عیسوی‌ها برای انحراف افکار مسلمانان؛ خواسته‌اند بدین وسیله پای خواجه بزرگترین دانشمند عهد تارک مغول و یگانه پناهگاه مسلمانان آن روز را در این واقعه مهم تاریخی بمیان کشیده و از آن راه کینه دیرینه شیعه و سنی را تشدید نمایند، و بدیهی است که آنچه از این رهگذر عاید شود بسود ایشان است.

نقش خواجه در آن روزگار تاریک

خواجه نصیرالدین تا سال ۶۷۲ که بجهان باقی شتافت، جمعاً هجده سال با سلاطین مغول هم‌عصر بود و از این مدت نه سال را در ملازمت هلاکو پسر آورد. چنانکه بخواست خداوند در شماره آینده خواهیم گفت؛ خواجه بزرگوار چون وجود خود و سایر رجال و دانشمندان اسلام را که بحق مایه اعتبار و سند افتخار مسلمانان بودند، در آن روزگار وحشت‌زا و تاریک در معرض خطر و نابودی کامل میدید، بابتکار شخصی و موافقت هلاکو اقدام به تأسیس رصدخانه مراغه نمود، و بهمین منظور نیز از طرف هلاکو ریاست و نظارت کل اوقاف تمامی ممالک متصرفی ایلخان مغول را بعهده گرفت، و بعد از مرگ هلاکو نیز، نه سال از ایام سلطنت فرزندش اباقا خان را در همین سمت باقی ماند.

خلاصه اینکه آن فیلسوف متفکر با احتیاط و تدبیر مخصوصی توانست از این راهم جان خود را از گزند و آسیب آن قوم وحشی حفظ کند و هم بهترین و بزرگترین خدمتی را که از او ساخته بود و از وی انتظار میرفت، بملت ایران و جهان اسلام بنماید.

زیر آن مرد بزرگ در آن ترکتازها و موقعیت حساس که نفوذ «دقوز خاتون» زن سوگلی و عیسوی هلاکو و سردار مسیحی او در شخص ایلخان و سایر مغولان، قوزبالاقوز شده و از هر طرف ناقوس خطر برای انهدام کاخ رفیع اسلام بصدا درآمده بود، توانست با فکر دورانندیش خود، جان بسیاری از علما، حکما، اطبا، رجال سیاست، مهندسان و ریاضی دانان بزرگ ایران و عراق و سوریه و سایر طبقات مختلف مسلمانان را از خطر مرگ نجات دهد و ارکان حیات علمی و تمدن اسلامی ما را که متزلزل گشته بود، استوار نگاهدارد، و از این راه توجه مغولان را بآرزوی واقعی مسلمانان، خاصه ایرانیان معطوف ساخته آنها را از خرابیها و قتل و آزار بیشتر همکیشان خویش بازدارد.

خواجه حکیم چون بخوبی از سرانجام شوم دخالت در سیاست مخصوصاً در دربار مغولان سنگدل آگاه بود، در هیچ سمت سیاسی کشوری و لشکری آنها وارد نشد. ملازمت وی با هلاکو و فرزندش اباقاخان هم بطور حتم از حدود مجالست و استفاده‌های معنوی و پند و اندرزی که از آن حکیم نامور می‌پردند تجاوز نیکرده است.

اوضاع دربار خلافت بغداد

ابن اثیر مورخ مشهور عرب در کتاب «کامل التواریخ» آنجا که از خلیفه «الناصر بالله» عباسی که هزمان حمله چنگیز بایران و سقوط خوارزمشاهیان در بغداد خلافت مینمود سخن بیان میآورد مینویسد: رفتار وی بامردم زشت و شخصامردی ظالم وستم پیشه بود. اوضاع کشور عراق در زمان او رو بویرانی نهاد بطوریکه مردم در شهرها و کشورهای همجوار پراکنده شدند خلیفه املاک و اموال مردم را مصادره میکرد و اعمال ضد و نقیضی انجام میداد. در ماه مبارک رمضان مهمانخانه هائی دایر کرده بود که مردم ملانیه روزه خواری کنند. . . و در پایان مینویسد: اینکه عجبهای میگویند: وجود این خلیفه، مغولان را بطمع سالک اسلامی انداخت راست است. آری خلیفه الناصر بالله سرآمد گناهان بود که هر گناهی نسبت باونا چیز است (۱).

این وضع دورنمای دربار یکی از بهترین خلفای بنی عباس بود، و از اینجا بخوبی وضع آشفته و آلوده دربار خلافت «مستمصم» آخرین خلیفه بی حال و عیاش عباسی معلوم میگردد. در زمان مستمصم و هنگام حمله هلاکو بیفدادنه تنهادر بار خلافت و شخص امیر المؤمنین؛ باری از روی دوش ناتوان مسلمانان برنمیداشتند؛ بلکه وجود خلیفه که اوقات گرانبهای خویش را در میان هفتصد زن پربروی حرمسرا میگذرانید، و از همه جای خبر مانده بود، حاصل و سربار جامعه فلک زده آنروز مسلمین بشمار میآمد.

با این وصف مطابق شواهدی که در دست است، خواجه بزرگوار که در نظر دوست و دشمن بعظمت نفس و بلندی فکر و دلوسوزی نسبت بموم مسلمین بلکه ملل غیر اسلامی معروف بود بهیچوجه دخالتی در سقوط بغداد و قتل عام هشتصد هزار مسلمان آن شهر با عظمت اسلامی نداشته است.

بهترین دلیلی که میرساند خواجه در فتح بغداد دخالت نداشته، اینست که در آن ماجرا برادر سید بن طاوس و بسیاوی از علما و سادات و شیعیان، نیز کشته شدند؛ و مغول مقابر قریش و حرم مطهر کاظمین علیهما السلام را سوزانند، و هیچ قدرتی هم مانع آنها نبود و بطوریکه در جامع التواریخ مینویسد: سیف الدین بیتکچی سنی وزیر هلاکو صد نفر از مغول را به نجف فرستاد تا کسی متعرض بارگاه حضرت شاه ولایت نشود.